

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

Obligatory Bequest:
Prospects in Islamic Law and the Iranian Legal Order

Author: Siamak Qiasi Sarraki

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2026.249271.3900>

«الزام به وصیت» در فقه اسلامی و نظام حقوقی ایران

نویسنده: سیامک قیاسی سررکی

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2026.249271.3900>



Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and not modified. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, reviewers, and editors are expected to observe and uphold.

Obligatory Bequest: Prospects in Islamic Law and the Iranian Legal Order

Siamak Qiasi Sarraiki • Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals
of Islamic Law, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. sqiasi52@miu.ac.ir

Abstract

Context & Objective: The will is a fundamental legal institution in Islamic law for regulating financial and non-financial affairs after death. While jurists traditionally view the will as a recommended act the principle that a closer relative excludes a more remote one often deprives grandchildren of an inheritance when their parent dies before the grandparent. This article investigates the concept of the Obligatory Bequest which is inspired by the *Zahiri* school and has been adopted by various Islamic countries. The primary research objective is to explore the legal and jurisprudential prospects of incorporating this institution into the Iranian legal order which currently does not recognize it. The research question focuses on whether religious texts and the rule of justice provide sufficient grounds for legislative reform to protect orphaned descendants.

Method & Approach: This study employs a doctrinal research method to analyze religious and legal texts. The approach involves a critical re-examination of Quranic verses and prophetic traditions related to bequests. The researcher examines the divergent views of Muslim scholars including the *Imami* school and the *Zahiri* perspectives of *Ibn Hazm* (D. 1064). Furthermore, the study evaluates the existing legal structures in Islamic nations and Iranian civil law to determine the feasibility of adopting mandatory wills. This analytical framework assesses the linguistic interpretations of mandatory language in Sharia sources to establish a basis for legal change.

Findings: The research identifies two main jurisprudential theories regarding the obligation to make a will. The majority view denies the legal obligation and interprets the Quranic phrase "a right upon the God-fearing" (*Surah al-Baqarah*, V. 180: *Ḥaqqan 'alā al-Muttaqin*) as a moral recommendation for the pious.



However, another significant theory supports the obligation by citing the mandatory expression "it is prescribed for you" (*Kutiba 'alaykum*) in *Surah al-Baqarah* which is identical to the language used to mandate fasting. The findings suggest that an obligatory bequest can effectively allocate a portion of the estate to grandchildren to represent the share of their deceased parent. Additionally, the rule of justice and equity supports this institution because it prevents the unfair impoverishment of grandchildren whose parents may have contributed to the family wealth.

Conclusion: The Obligatory Bequest serves as an essential tool for achieving justice and equity within the Islamic inheritance system. While not yet recognized in Iran the study concludes that there are solid religious foundations and valid jurisprudential interpretations to support its legislation. Implementing this reform would fill a significant gap in the legal system and prevent social resentment caused by the exclusion of vulnerable heirs. The article finally recommends that the Iranian legislature should adopt this institution to harmonize traditional inheritance rules with modern social needs and religious principles of mercy.

Keywords: Personal Status Law, Will, Obligation to Make a Will, Obligatory Bequest.



«الزام به وصیت» در فقه اسلامی و نظام حقوقی ایران

سیامک قیاسی سررکی • استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، جامعه المصطفی‌العالمیه، قم، ایران.
sqiasi52@miu.ac.ir

چکیده

«وصیت» به‌عنوان یکی از نهادهای مهم حقوقی که ریشه در فقه اسلام دارد، نقشی اساسی در تنظیم روابط مالی و غیرمالی افراد پس از فوت ایشان ایفا می‌کند. بر اساس دیدگاه مشهور فقهیان اسلامی، وصیت امری استجابی است نه واجب. با این همه، امروزه شکلی از وصیت واجب، با الهام از مکتب ظاهریه و ابن‌حزم اندلسی، در قوانین احوال شخصیه برخی از کشورهای اسلامی با شرایط و احکام خاص خود وارد شده است. دور از نظر ارباب دانش نیست که در نظام حقوقی ایران که ابتناء بر فقه امامیه دارد، تاکنون نهاد وصیت واجب به رسمیت شناخته نشده است. این پژوهش با به‌کارگیری روش توصیفی تحلیلی و با بازخوانی نصوص قرآنی و روایی مرتبط با نهاد وصیت، به بررسی دیدگاه‌های عالمان مسلمان در زمینه «الزام به وصیت» پرداخته است. مصداق بارز این نوع وصیت، موردی است که یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر یا مادر خود بدرود حیات دنیا گفته، و نوادگان او به دلیل اجرای قاعده «الأقرب یمنع الأبعد»، از ترکه پدر بزرگ و مادر بزرگ محروم می‌مانند. در چنین شرایطی، وصیتی معادل با سهم‌الارث فرزند متوفی، مانع محرومیت نوادگان شده و جایگاه قائم‌مقامی آنان را در کنار سایر فرزندان محفوظ می‌دارد و پشتوانه‌ای حمایتی برای نوادگانی بدون تکیه‌گاه اقتصادی فراهم می‌آورد. یافته‌های تحقیق نمایان‌گر است که مبانی و مستندات شرعی قابل اعتنائی وجود دارد تا قانون‌گذاران کشورهای اسلامی از جمله ایران، جامه قانون بر «وصیت واجب» بپوشانند؛ از جمله دلالت خاص آیه شریفه ۱۸۰ سوره بقره با تعبیرات مؤکد «کُتِبَ عَلَیْکُمْ» و «حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ»، روایاتی که بر اهتمام فوق‌العاده به وصیت دلالت دارد و در نهایت قاعده عدل و انصاف.

واژگان کلیدی: احوال شخصیه، وصیت، الزام به وصیت، وصیت واجب.

مقدمه

وصیت به عنوان یکی از نهادهای مهم فقهی و حقوقی، نقش اساسی در تنظیم روابط مالی و غیرمالی افراد پس از فوت آنها ایفا می‌کند. در فقه اسلامی، با توجه به ابعاد انسانی و اجتماعی این موضوع، چگونگی تقسیم و توزیع اموال متوفا در چهارچوب دو نهاد حقوقی ارث و وصیت مورد پذیرش قرار گرفته و بر رعایت آن تأکید ویژه‌ای شده و بر مشروعیت این عمل به قرآن و سنت استدلال شده است (بقره، ۱۸۰؛ حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۳، ص. ۳۵۲). از سوی دیگر، بر اساس قوانین ارث، تنها گروهی خاص از بستگان متوفا تحت شرایط معینی از ارث بهره‌مند می‌شوند (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص. ۷۷۳۶). با این حال، ممکن است بستگان دیگری وجود داشته باشند که فقیر، نیازمند یا کاملاً از ارث محروم باشند یا سهم آنان از ارث بسیار ناچیز باشد. نهاد وصیت به فرد اختیار می‌دهد تا بر یک‌سوم از اموال خود تصمیم‌گیری کند و بر اساس نیت او، بخشی از این کاستی‌ها را جبران کند. این سهم یک‌سوم می‌تواند به بازماندگانی که به هر علتی سهمی از میراث نبرده‌اند، اختصاص یابد یا صرف کارهای نیک و امور عمومی سودمند برای جامعه شود. بی‌تردید همین فواید ضروری و سرنوشت‌ساز است که فرمان وصیت در قرآن کریم به صورت یک دستور قطعی بیان شده است و می‌فرماید «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره، آیه ۱۸۰). با عنایت به اینکه تعبیر «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» در بسیاری از موارد، حاکی از احکام الزامی است، این تصور به ذهن متبادر می‌شود که وصیت نیز فریضه‌ای واجب شمرده می‌شود، لیکن با مذاقه در سیاق‌های استعمال این عبارت، روشن می‌شود که گاه این تعبیر صرفاً برای تأکید بر یک قانون کلی به کار می‌رود بدون آنکه دلالتی بر وجوب یا استحباب داشته باشد. از این رو در چنین مواردی، تشخیص ماهیت حکم الزامی یا غیرالزامی، منوط به روایات تفسیری مرتبط است. هرچند وصیت به اتفاق آرای فقهای مذاهب اسلامی، عملی مستحب تلقی می‌شود، آیه ۱۸۰ سوره بقره با عبارت «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» آن را در هیئت یک دستور الزامی بیان کرده است؛ مشابه تعبیر به کاررفته در آیه «... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...»، اما بر پایه فهم مسلم علمای اسلام، قرائن روایی نشان می‌دهد که این عبارت صرفاً برای هشدار نسبت به اهمیت وصیت و نقش سرنوشت‌ساز آن در سامان‌دهی معیشت بازماندگان و خویشاوندان نیازمند به کار رفته است. بر همین اساس، وصیت نزد جمهور فقیهان عملی مستحب مؤکد است؛ تا آنجا که مرزهای وجوب را درمی‌نوردد؛ چنان‌که خاتمه آیه با عبارت «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، بر این ضرورت

اخلاقی برای متقیان تأکید می‌ورزد. در کنار این برداشت رایج، با استناد به همین آیه و برخی دیگر از منابع معتبر اسلامی، مفهوم وصیت واجب به عنوان یک نهاد حقوقی که ریشه در مذهب ظاهری و آرای ابن‌حزم اندلسی دارد، وارد قوانین احوال شخصیه شماری از کشورهای اسلامی و عربی شده و از شرایط و احکام ویژه‌ای برخوردار است. باین‌حال، در فقه امامیه و نظام حقوقی ایران، الزام به وصیت به عنوان عمل حقوقی به رسمیت شناخته نشده و ضوابط خاصی برای آن پیش‌بینی نشده است. براین‌اساس، پژوهش حاضر با هدف تبیین ماهیت وصیت واجب در فقه و نظام حقوقی ایران صورت پذیرفته است و به بررسی مبانی حقوقی، شرایط وجوب و همچنین، اشخاصی که مشمول این نوع وصیت می‌شوند، می‌پردازد. این مطالعه علاوه بر این، امکان‌سنجی تقنین این نهاد حقوقی را در چهارچوب مقررات فقهی و نظام حقوقی ایران مورد کنکاش قرار می‌دهد و بر آن است تا بستری مناسب برای توسعه زمینه‌های حقوقی در این عرصه پدید آورد تا از این طریق برقراری عدالت و انصاف قضایی را امکان‌پذیر کند.

۱. مفهوم‌شناسی

دستیابی به اهداف علمی هر پژوهش، مستلزم تعریف دقیق و ایجاد فهم مشترک از مفاهیم پایه‌ای آن است؛ زیرا بدون این پیش‌نیاز، هرگونه بررسی جامع در چهارچوب‌های علمی غیرممکن خواهد بود. براین‌اساس، این پژوهش به تبیین مفهوم وصیت و مفاهیم مرتبط با آن می‌پردازد.

۱.۱. مفهوم عام وصیت

وصیت و ایضا در لغت به معنای سفارش، اندرز و نصیحت به کار رفته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۰ق، ج ۱۵، ص ۳۹۵). واژه وصیت از ریشه «وَصَّی، یُوصِی (یُوصِی)»، «أَوْصَی، یُوصِی» یا «وَصَّی، یُوصِی» مشتق شده است که دلالت بر پیوند و اتصال دارد. از آنجاکه این عمل، تصرفات مالی یا حقوقی موصی را به دوران پس از مرگ وی مرتبط می‌سازد، به آن وصیت گفته‌اند (فیروزآبادی، ۱۳۵۷، ص ۴۰۰). برخی نیز وصیت را اسم مصدر از «أَوْصَی یُوصِی» یا «وَصَّی یُوصِی» دانسته‌اند که در این صورت به معنای عهد و پیمان است. براین‌اساس، نامیدن این عقد به «وصیت» به دلیل تعهدی است که موصی بر عهده می‌گیرد (فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۰۲۷).

فقیهان میان دو واژه «وصیت» و «ایضا» تمایز قائل شده‌اند؛ «أَوْصِیتُ إِلَیْهِ» به معنای «عهدتُ إِلَیْهِ» است؛ یعنی شخصی یک یا چند نفر را مأمور کاری یا تصرفاتی می‌کند. «أَوْصِیتُ لَهُ» به این

معناست که فردی عین یا منفعتی از مال خود را به صورت مجانی برای پس از مرگش به دیگری تملیک می‌کند.

در اصطلاح فقهی، تعاریف متعددی برای وصیت ارائه شده که مشهورترین آن‌ها نزد فقها چنین است که «تَمْلِیکٌ مُضَافٌ إِلَى مَا بَعْدَ الْمَوْتِ عَنْ طَرِيقِ التَّيَرُّعِ»؛ تملیک مجانی مالی که اثر آن پس از فوت موصی محقق می‌شود (ابن رشد قرطبی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص. ۳۳۱). ماده ۱ قانون شماره ۷۱ مصوب ۱۹۴۶ مصر نیز وصیت را این‌گونه تعریف می‌کند که «الوصیة تصرف فی التركة مضاف إلى ما بعد الموت»؛ وصیت نوعی انتقال مالکیت اموال است که اثر حقوقی آن پس از فوت وصیت‌کننده (موصی) محقق می‌شود.

این تعریف عام است و همه انواع وصیت اعم از واجب و مندوب و نیز مواردی را که موضوع وصیت، مال یا امر غیرمالی باشد، دربرمی‌گیرد؛ زیرا واژه تصرف به صورت مطلق به کار رفته است و شامل تمام این مصادیق می‌شود.

۲.۱. مفهوم وصیت واجب

الزام به وصیت به نوعی از وصیت اشاره دارد که به حکم قانون واجب شده و تنفیذ آن هم به حکم قانون است؛ فارغ از اینکه متوفا (وصیت‌کننده) تمایلی به آن داشته باشد یا خیر. این مفهوم در حقوق به صورت ویژه بر مواردی اطلاق می‌شود که قانون‌گذار بدون در نظر گرفتن اراده فرد، تکالیف خاصی را پس از فوت او مقرر می‌کند تا حقوق دیگر اشخاص رعایت شود. بنابراین، حتی اگر متوفا در وصیت‌نامه خود به چنین اموری اشاره نکرده باشد، این تعهدات به صورت قهری و قانونی لازم‌الاجرا خواهند بود. گفتنی است که این نوع وصیت در شرایطی اعمال می‌شود که یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر فوت کرده باشد و در نتیجه اجرای قاعده حقوقی «الاقرب یمنع الابعد»، نوادگان آن فرزند متوفا از ارث پدر بزرگ محروم شده باشند. در چنین مواردی، وصیت واجب به منظور جبران این محرومیت، معادل سهم الارثی است که در صورت زنده بودن والد متوفا به او تعلق می‌گرفت و بدین ترتیب، جایگاه قائم‌مقامی نوادگان در حضور سایر فرزندان زنده پدر حفظ می‌شود (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص. ۷۴۴۳).

۲. ماهیت حقوقی الزام به وصیت

در قوانین کشورهای اسلامی که نهاد حقوقی «وصیت واجب» در آن‌ها پیش‌بینی شده است، ماهیت

حقوقی این نهاد به صورت شفاف و صریح تبیین نشده است؛ به ویژه این ابهام وجود دارد که آیا وصیت واجب از جمله اعمال حقوقی نیازمند به اراده انشایی دو طرف محسوب می‌شود یا در زمره ایقاعات قرار می‌گیرد؟ در مباحث فقهی، درباره ماهیت حقوقی «وصیت» اختلاف نظر وجود دارد. برخی فقها آن را عقد (قراردادی دوجانبه) و برخی دیگر ایقاع (عمل حقوقی یک‌جانبه) می‌دانند. دیدگاه مشهور فقهای اهل سنت آن است که وصیت، ماهیتی عقدی دارد. این گروه که قائل به لزوم قبول به عنوان رکن اساسی وصیت هستند، برای اثبات دیدگاه خود به ادله‌ای چند استناد جسته‌اند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

اول، دلیل قرآنی: آیه «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم، آیه ۳۹) نشان می‌دهد انسان تنها حاصل تلاش خود را به دست می‌آورد. بنابراین، اگر مال بدون رضایت و تلاش وی به ملکیتش درآید، مخالف این آیه است. دوم، دلیل عقلایی: تحمیل مالکیت بدون رضایت شخص ممکن است به او ضرر بزند؛ زیرا گاه همراه با منت است و با اصل عدالت در تعارض قرار می‌گیرد. سوم، دلیل حقوقی (اصل حاکمیت اراده): اگر وصیت «ایقاع» باشد، به معنای تحمیل قهری مالکیت بر فرد است که جز در موارد ارث باطل محسوب می‌شود. این امر با اصل تسلط افراد بر اموال خود و استقلال اراده آنان مغایرت دارد. این استدلال‌ها نشان می‌دهد که قبول موصی‌له به عنوان شرطی اساسی در صحت وصیت، از پشتوانه‌های قرآنی، عقلی و فقهی برخوردار است (کاسانی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص. ۴۲۵).

در برابر دیدگاه نخست، گروهی از فقها و حقوق‌دانان بر این باورند که وصیت در زمره ایقاعات جای می‌گیرد (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص. ۷۴۴۶)؛ زیرا بیشتر شرایط لازم برای عقد در آن جریان ندارد و اساساً با ماهیت عقد قابل انطباق نیست. برای تبیین این نظر باید گفت فقها در آثار فقهی خود شرایطی را برای عقد بر شمرده‌اند که عمده‌ترین آن‌ها در وصیت مفقود است و هیچ دلیلی در دست نیست که وصیت را عقدی استثنایی بدانیم که نیاز به رعایت چنین شرایطی نداشته باشد. نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که اصل در وصیت، اختیاری بودن آن است مگر در مورد وصیت واجب که هیچ‌یک از موصی و موصی‌له در انشای آن دارای اختیار و اراده نیستند؛ چه موصی قصد انجام آن را داشته باشد یا نه. همچنین، این وصیت منوط به قبول موصی‌له نیست. از سوی دیگر، در وصیت واجب، تملک افراد نسبت به مورد وصیت به صورت قهری و مانند ارث

صورت می‌پذیرد. از این رو وصیت واجب بیشتر حکمی قانونی است تا یک عمل حقوقی که مستلزم اراده انشایی دو طرف (عقد) یا حتی اراده یک طرف باشد؛ چنان‌که فقیه و حقوق‌دان برجسته مصری، ابوزهره، با تأکید بر این مطلب می‌نویسد که «وصیت واجب در ظاهر به نام وصیت خوانده می‌شود، ولی درحقیقت، گونه‌ای از ارث‌گذاری است که تابع قوانین و مقررات ارث است» (ابوزهره، ۱۹۶۳م، ص. ۲۳۹). این دیدگاه نشان می‌دهد که وصیت واجب به‌رغم عنوانش، ماهیتاً با وصیت اختیاری متفاوت است و به دلیل جبری بودن آثار آن، در زمره احکام تکلیفی ناظر به ارث قرار می‌گیرد. «قال الشيخ محمد أبو زهرة في كتابه (شرح قانون الوصية، ص. ۲۳۹): هذه خلاصة احكام الوصية الواجبة... وهذه الاحكام في غايتها و مر ماها و في الغرض منها والسبب الباعث عليها تنحو نحو الميراث، فالقانون جعل بهذه الوصية لاولاد من يموت في حياة ابويه ميراثاً مفروضاً، هو ميراثه الذي كان يستحقه لو بقي بعد وفاة اصله، على الا يتجاوز الثلث، و اذا كان هذا غاية القانون فكل الاحكام تتجه الى جعل هذه الوصية ميراثاً و لذا تجب من غير ايجاب، و اذا وجبت صارت لازمة لا تقبل عدم التنفيذ، وبذلك تشابهت مع الميراث».

۳. موقعیت فقهی الزام به وصیت در فقه امامیه

فقیهان امامیه با استناد به آیه ۱۸۰ سوره بقره، در این زمینه دو دیدگاه کلی ارائه کرده‌اند. برخی بر استحباب وصیت تأکید ورزیده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص. ۲۱۷) و گروهی دیگر با استناد به صیغه «کتب» و قید «حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ»، وصیت را واجب دانسته‌اند (حلی، بی‌تا، ج ۳، ص. ۴۶۶). با توجه به این نکته، دو اندیشه انکار و پذیرش الزام به وصیت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱.۳. نظریه انکار الزام به وصیت

بر اساس دیدگاه مشهور فقیهان اسلامی، وصیت عملی استحبابی و حسن محسوب می‌شود نه واجب؛ هرچند این استحباب تا مرز وجوب پیش می‌رود. تعبیر «حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ» در قرآن نیز مؤید این مفهوم است که وصیت از جنس صدقات است و صدقات، اموری تبرعی و غیرالزامی به شمار می‌آیند که فاقد وجوب شرعی هستند. بر این اساس، اکثر فقیهان امامیه معتقدند وصیت جز در مواردی که حقی بر عهده میت باشد، امری مستحب است (حلی، بی‌تا، ج ۳، ص. ۲۱۷). صاحبان این اندیشه به نصوص قرآنی و روایی استدلال کرده‌اند.

۱.۱.۳. ادله قرآنی

فقیهان بر این رأی اتفاق نظر دارند که وصیت کردن از جمله اعمال واجب شرعی محسوب نمی‌شود، بلکه عملی مستحب و پسندیده است؛ زیرا شارع مقدس آن را به عنوان تکلیفی الزامی برای مکلفان مقرر نکرده، بلکه صرفاً به عنوان عملی نیکو و سنتی مطلوب تشریع فرموده است. بدین سان، هر آنچه از این سنخ باشد؛ یعنی به عنوان عمل مستحب شرعی تشریع شده باشد، در زمره فرایض واجب یا الزامات دینی قرار نمی‌گیرد، بلکه مندوب شرعی تلقی می‌شود. علت این مسئله را می‌توان در قرآن کریم یافت آنجا که خدای متعال می‌فرماید «... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ...» (نساء، آیه ۱۱). این آیه شریفه به صراحت مقرر می‌دارد که ارث پس از اجرای وصیت یا پرداخت دین تقسیم می‌شود و این خود دلیلی واضح بر مشروعیت وصیت در شریعت اسلامی است (فاضل مقداد (السیوری حلی)، ۱۳۸۴، ص. ۹۱).

دلیل دیگر، آیه ۱۸۰ سوره بقره که آیه وصیت نام دارد، است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص. ۱۸۵). در میان دانشیان شیعه درباره این آیه چند دیدگاه کلی وجود دارد. بر اساس دیدگاه اکثر فقهای امامیه، وصیت جز در مواردی که حق شرعی دیگری بر عهده فرد باشد، عملی مستحب و توصیه شده محسوب می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص. ۲۱۷). باین حال، در خصوص دلالت عبارت «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» در آغاز آیه، میان صاحب نظران اختلاف دیدگاه وجود دارد. برخی این تعبیر را حاکی از استحباب می‌دانند (ملکی میانجی، ۱۴۰۰ق، ص. ۱۱۹) در حالی که گروه دیگر آن را تنها بیانگر تأکید و ترغیب بر جواز عمل وصیت تفسیر کرده‌اند و برای آن دلالتی بر وجوب قائل نیستند (قطب راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص. ۲۱۷؛ بحرانی، بی تا، ج ۲۲، ص. ۵۱۷). در مقابل، برخی دیگر با استناد به واژه «كُتِبَ» و نیز عبارت «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» و همچنین، با توجه به حکم حرمت تبدیل وصیت، آیه را حاکی از تأکید شدید و بلکه ظاهر در وجوب دانسته‌اند؛ هرچند اذعان داشته‌اند که فتوا دادن به چنین وجوبی بعید به نظر می‌رسد (صدر، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۱۷۸). از سوی دیگر، برخی فقها «كُتِبَ» را به معنای فرض تفسیر کرده‌اند، اما در این آیه خاص، آن را به معنای حث و تشویق گرفته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص. ۲۱۹).

دانشیان تفسیر نیز بر این باورند که سیاق و محتوای برخی آیات قرآن کریم بر عدم وجوب وصیت دلالت دارد (جصاص، ۱۴۰۵ق، ص. ۳۴). ایشان به عبارت «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» در آیه مورد بحث استناد کرده‌اند و با تأکید بر این نکته که واژه «حَقًّا» به صفت «متقین» مقید شده است،

دلالت آن بر وجوب را مورد خدشه قرار می‌دهند. استدلال ایشان بدین شرح است که اگر وصیت، تکلیفی واجب می‌بود، شایسته‌تر آن بود که عبارت «حقاً علی المؤمنین» به کار می‌رفت. بنابراین، از قید شدن این حکم به «متقین» می‌توان دریافت که این یک تکلیف اخلاقی است که تنها با وجود تقوا رعایت می‌شود و از این رو بر عموم مؤمنان واجب نیست، بلکه تنها آنان که متصف به تقوا هستند، بدان اهتمام می‌ورزند. این دیدگاه با ظرافتی علمی بیان می‌دارد که احکام الهی گاه بر محور انگیزه‌های درونی و فضیلت‌های اخلاقی استوار است نه صرفاً بر الزامات تکلیفی. بدین ترتیب، رعایت وصیت در این آیه نه به عنوان حکمی عام، بلکه به مثابه فضیلتی برجسته برای پرهیزکاران تبیین می‌شود.

چنان‌که برخی از مفسرین شیعه با استناد به ظواهر آیات قرآن کریم استدلال می‌کنند که آیه مورد بحث دلالت بر وجوب وصیت دارد، اما این وجوب جنبه عام و مطلق ندارد، بلکه به استناد قید «متقین»، تنها بر افراد باتقوا اطلاق می‌شود. به بیان دقیق‌تر، سبک بیان این آیه، سبک الزام و وجوب است نه ترغیب و استحباب؛ زیرا در قرآن مجید هرگاه تعبیر «کُتِبَ» به کار رفته، حاکی از حکم قطعی و لازم‌الاجرا بوده است. مؤید این مدعا، عبارت پایانی آیه است که با قید «حقاً» تأکید شده است؛ زیرا واژه «حق» نیز همچون «کُتِبَ» دلالت بر لزوم و وجوب دارد، لیکن از آنجاکه همین حکم را با قید «عَلَى الْمُتَّقِينَ» مقید ساخته است، دلالت وجوبی آن را تضعیف می‌کند. بر اساس این دیدگاه، اگر وصیت وظیفه‌ای همگانی و الزامی برای همه مؤمنان بود، باید در آیه از تعبیر «حقاً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» استفاده می‌شد درحالی‌که کاربرد عبارت «عَلَى الْمُتَّقِينَ» نشان می‌دهد که این حکم، تکلیفی است که تنها وجدان اخلاقی و روحیه تقوایی باطنی باعث پایبندی به آن می‌شود. در نتیجه، وصیت بر همه افراد واجب نیست، بلکه تنها پرهیزکاران هستند که به جهت ویژگی‌های اخلاقی خویش، به اجرای آن همت می‌گمارند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص. ۶۶۷).

لازم به یادآوری است که تمام فقهای امامیه اتفاق نظر دارند که این آیه شریفه هیچ تعارضی با آیات ارث ندارد و منسوخ نشده است؛ زیرا نسخ تنها در صورت وجود تعارض کامل بین دو نص شرعی تحقق می‌یابد درحالی‌که بین آیات ارث و آیه وصیت هیچ ناسازگاری‌ای مشاهده نمی‌شود. براین اساس، فقها از تعبیر «جواز و مشروعیت» استفاده کرده‌اند تا بر عدم نسخ وصیت در شریعت تأکید کنند (حلی، بی‌تا، ج ۳، ص. ۴۶۷؛ نجفی، ۱۴۰۱، ج ۲۸، ص. ۳۶۴).

در مقابل این دیدگاه، برخی از فقهای عامه بر این باورند که آیات مربوط به ارث، آیه وصیت

را نسخ کرده‌اند؛ البته تعدادی از آنان به این نکته تصریح دارند که نسخ تنها در مورد وراثت اعمال شده و وصیت برای غیر وراثت کماکان معتبر باقی مانده است. حامیان این نظریه به روایت «لَا وَصِيَّةَ لِّلْأَرْثِ» (ابن ماجه، بی تا، ج ۲، ص. ۹۰۶) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) استناد می‌کنند. با این حال، حتی در صورت پذیرش سند این روایت، نمی‌توان آن را در تقابل با آیه وصیت قرار داد؛ زیرا اولاً، این روایت دارای ابهام است در حالی که بیان قرآن کامل و قطعی است. ثانیاً، اگر سند و دلالت روایت کاملاً صحیح و روشن در نظر گرفته شود، در بهترین حالت تنها می‌تواند عموم آیه را تخصیص بزند و دایره شمول آن را محدود کند. بر این اساس، نتیجه منطقی آن خواهد بود که وصیت بیش از یک سوم اموال جایز نیست، نه اینکه کلیت حکم وصیت نسخ شده باشد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص. ۱۳۵).

۲.۱.۳. ادله روایی

وفق دیدگاه این دسته از فقیهان، از روایات مختلف نیز می‌توان استحباب وصیت را استنباط کرد. برای مثال، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند «هرکس وصیت خود را در هنگام مرگ به خوبی انجام ندهد، این نقصانی در مردانگی و عقل اوست». در این روایت شریف، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اهمیت وصیت اشاره می‌کند و کسی را که می‌میرد و وصیت نمی‌کند، سرزنش و او را ناقص در مردانگی و عقل توصیف می‌کنند. ظاهراً وجه استناد فقیهان (حلی، بی تا، ج ۳، ص. ۴۶۷؛ نجفی، ۱۴۰۱ق، ج ۲۸، ص. ۳۶۴) به روایت فوق این است که سیاق حاکم بر آن، سیاق ترغیب، تشویق و تحریص است. همچنین، طبق برخی روایات (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۹، ص. ۳۳۵)، جعفر بن محمد از پدرش (علیه السلام) روایت کرده است که گفت علی (علیه السلام) فرمود «کسی که وصیت کند و در آن زیاده روی نکند و به دیگران ضرری نرساند، مانند کسی است که آن را در زمان حیات خود به عنوان صدقه داده باشد». در این حدیث، امام علی (علیه السلام) بیان می‌فرمایند که اگر وصیت به گونه‌ای باشد که به دیگران ضرری نرساند، مانند کسی است که در زمان حیات خود صدقه داده باشد. علاوه بر این، نصوص فراوانی وجود دارد که همه فقیهان دلالت آن‌ها را بر استحباب اصل وصیت پذیرفته‌اند.

۳.۱.۳. تمسک به فلسفه احکام ارث

خداوند متعال ارث را به عنوان حکمی الهی واجب کرده و بر اساس حکمت و علم نامتناهی

خویش، سهم هریک از وارثان را به نیکوترین وجه و بر پایه عدالت محض مقدر فرموده است؛ چنان‌که گستره رحمت و اسعه، ژرفای علم بی‌پایان و عدل کامل او اقتضا می‌کند. این احکام با دقتی بی‌نظیر و جامعیتی کمال‌یافته در متون وحیانی تبیین شده‌اند تا جایی که آیات قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم‌السلام)، تمام جزئیات و احتمالات مرتبط با مسائل ارث را دربرمی‌گیرد.

شریعت حکیمانه اسلام با درک ژرف از مقتضیات زمان آمد تا سنت‌های جاهلی و رسوم ستم‌بار پیشین را دگرگون سازد و معیارهای عدالت‌محور و ارزش‌های معروف را جایگزین آن کند. در این نظام الهی، هر حق‌دار به اندازه شایسته خویش بهره می‌برد و ظلم و اجحافی که در دوران نادانی رواج داشت، به‌کلی محو می‌شود؛ چنان‌که هنگامی که خدای متعال احکام ارث را تشریع کرد، پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و سلم) فرمودند «فرزند پسر به‌عنوان حاجب ارث عمل می‌کند. پس در مورد نوه (فرزند فرزند)، او به‌عنوان وارث نزدیک، مانع ارث بردن فرد دورتر می‌شود»، اما برخی که وصیت واجب را مقرر کرده‌اند، در مقابل نصوص شرعی به اجتهادی دست زده‌اند که هیچ دلیلی بر صحت آن ندارند. براین‌اساس، اولاً، وصیت تنها در دوران حیات وصیت‌کننده اعتبار دارد و با مرگ وی، دیگر هیچ وصیتی نافذ نیست؛ زیرا:

الف. صاحب حق وصیت (متوفا) فوت کرده است و دیگر اختیاری بر اموال خود ندارد.

ب. با مرگ، مالکیت اموال به ورثه منتقل می‌شود و هیچ بازگشتی به ملکیت متوفا ندارد تا بتواند در آن تصرف کند. بنابراین، هرگونه دخل و تصرف در ترکه منتفی است مگر به‌عنوان تصرف ورثه در اموال خود که این هم برای میت ممکن نیست.

ثانیاً، انتقال ترکه تنها بر اساس قرابت و تحت عنوان ارث صورت می‌گیرد و این امر نیازمند نص شرعی است درحالی‌که هیچ دلیلی از قرآن یا سنت بر وجوب وصیت وجود ندارد.

ملاک ارث، قرابت است نه حق ذاتی. بنابراین، هیچ‌کس مجاز نیست مال ورثه را بدون رضایت کامل آنان تصاحب کند. خداوند متعال می‌فرماید «ای اهل ایمان! اموال یکدیگر را به ناحق نخورید مگر آنکه معامله‌ای با رضایت طرفین باشد و خود را به هلاکت نیندازید که خداوند نسبت به شما مهربان است» (نساء، آیه ۲۹).

مقررات وصیت واجب که در برخی قوانین کشورهای اسلامی گنجانده شده، خارج از چهارچوب واجبات الهی است و مردم را به التزامی وادار می‌کند که نه در قرآن کریم و نه در سنت نبوی مبنایی ندارد. همین اختلاف‌نظرهای فقهی در تنظیم قوانین وصیت واجب در برخی دول

اسلامی، گواهی روشن بر این است که این امر، یک حکم شرعی منصوص نیست (ریاض، ۱۴۲۹ق، ص. ۲۹۳).

۴.۱.۳. ارزیابی نظریه

به نظر می‌رسد استدلال‌های مدافعان نظریه عدم وجوب با چالش‌های اساسی مواجه است؛ توضیح اینکه، استناد به عبارت «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» برای انکار وجوب وصیت، استدلالی نادرست است؛ زیرا این عبارت در اینجا به عنوان تأکیدی بر ضرورت وجوب به کار رفته است و بر این تصریح دارد که این تکلیف، حتی بر عهده افراد متقی و پرهیزکار است.

از دیگر سو، بیشتر زبان‌شناسان و اهل لغت بر این باورند که در آیات مرتبط با احکامی مانند روزه، قصاص، جهاد و نماز، الفاظ «کُتِبَ» و «کُتِبَ» بر معانی فرض و واجب دلالت دارند. نظر مشهور فقهایان نیز بر این است که صیغه «کُتِبَ» در این آیات، حاکی از وجوب است. این دلالت در آیه وصیت نیز همان‌گونه که اهل لغت و جمعی از فقیهان تصریح کرده‌اند، بر وجوب استوار است. افزون‌براین، ترکیب «حَقًّا عَلَى» در کنار مقایسه تطبیقی آیات فقهی با آیات اعتقادی، نشانگر آن است که دلالت این ساختار بر وجوب، بسی روشن‌تر از استحباب است. با این حال، حتی اگر دلالت این ساختار بر وجوب را قطعی نپنداریم، به یقین نمی‌توان آن را بر استحباب نیز حمل کرد. در چنین صورتی، قید «حَقًّا عَلَى» بیانگر تأکید بر حکم تکلیفی مستفاد از ترکیب «کُتِبَ عَلَیْکُمْ» است که خود بر وجوب دلالت تصریح دارد. همچنین، با توجه به تشکیک‌پذیر بودن مفهوم تقوا، قید «الْمُتَّقِينَ» در این آیه صرفاً بیانگر مشروعیت و جواز وصیت است، لیکن از آنجاکه ساختارهای دیگری مانند «کُتِبَ عَلَى» و «حَقًّا عَلَى» در آیه حضور دارند، این ترکیبات حاکی از ترغیب و تأکید بر حکم مستفاد از آن‌هاست. بر این اساس، به‌طور کلی، هیچ مانع عقلی یا نقلی برای اثبات وجوب وصیت در شرایط مندرج در آیه وجود ندارد. توجه به قیود موجود در آیه نشان می‌دهد که حکم وجوب مختص به زمانی است که فرد به مرگ نزدیک شده است و دارای مال قابل توجهی باشد که ضرورت ایجاب می‌کند به شیوه‌ای معقول وصیت کند. همچنین، اقوالی که قائل به نسخ آیه یا نسخ حکم وجوب شده‌اند، صحیح به نظر نمی‌رسند، بلکه خود این نظرات مؤید آن است که این ساختارها حاکی از وجوب هستند (سلیمی و همکاران، ۱۳۹۹، صص. ۱۱۶-۱۳۵).

۳.۲. نظریه پذیرش الزام به وصیت

در میان فقهیان امامیه، دیدگاهی وجود دارد که بر وجوب وصیت تأکید دارد. برخی از اندیشمندان با استناد به آیه «کُتِبَ عَلَيْكُمُ» ، وصیت کردن را بر هر مسلمان واجب می‌دانند. این گروه معتقدند که این آیه شریفه به صورت صریح یا ضمنی، حکم وجوب وصیت را برای مؤمنان مقرر داشته است؛ البته این دیدگاه در کنار آرای دیگر فقیهان که وصیت را مستحب یا در شرایطی خاص واجب می‌دانند، مطرح شده و همواره مورد بحث و بررسی دقیق اهل علم بوده است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۲۱۵) و گاه دو قید «کتب» و «حقاً علی المتقین» را دلایل صریح و مؤکدی بر وجوب وصیت به هنگام فرا رسیدن مرگ دانسته‌اند (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۲، ص. ۴۹۰) و بر مشروعیت الزام به وصیت به کتاب و سنت و قواعد فقهی استدلال کرده‌اند.

۱.۲.۳. ادله قرآنی

«کُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره، آیه ۱۸۰).

دانشیان فقه و تفسیر در این زمینه دو اندیشه و انگاره کلی دارند. برخی بر وجوب وصیت تأکید کرده و دیگرانی این انگاره را بر نمی‌تابند. عده‌ای بر این نظرند که ظاهر قرآن کریم بر وجوب وصیت دلالت دارد. اینان معتقدند عبارت «کُتِبَ عَلَيْكُمُ» در آیه شریفه حاکی از وجوب است؛ همان گونه که عبارت «کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» به اتفاق همه مفسران، بر وجوب روزه به صورت قطعی دلالت دارد (فاضل مقداد (السیوری حلی)، ۱۳۸۴، ص. ۲۳۱). به بیان دیگر، زبان این آیه، زبان وجوب است نه استحباب؛ زیرا در قرآن کریم، هر جا واژه «کُتِبَ» در سیاق «کُتِبَ عَلَيْكُمُ» به کار رفته باشد، بر قطعیت و الزام دلالت دارد. مؤید این برداشت، وجود قید «حقاً» در پایان آیه است؛ زیرا واژه «حق» نیز مانند «کتابت»، معنای لزوم و وجوب را اقتضا می‌کند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص. ۲۶۰)؛ توضیح آنکه، اولاً، در اندیشه اصولیان، جمله خبریه دال بر وجوب تلقی می‌شود (مامقانی، ۱۳۵۰، ص. ۱۳۲) و برخی فقها بر وجوب آن تأکید کرده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص. ۷۱). در واقع، واجبات و فرایض، گاه با صیغه امر و گاه در قالب ساختارهای خبری نظیر «کُتِبَ عَلَيْكُمُ» بیان می‌شود. موضوع وصیت از جمله مباحثی است که مطلوبیت آن در قرآن کریم، به ویژه در آیه ۱۸۰ سوره بقره، در چهارچوب ساختارهای خبری تبیین شده است. برخلاف دیدگاه

فقیهانی که این ساختارها را در آیه مذکور حاکی از جواز یا استحباب می‌دانند (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص. ۲۱۹)، برخی فقها معتقدند این قبیل ساختارها دلالت بر وجوب و تأکید بر آن دارد و براین اساس، در برخی موارد قائل به وجوب وصیت شده‌اند (حلی، بی‌تا، ج ۳، ص. ۴۶۶).

ثانیاً، استفاده از ساختار صیغه «کُتِبَ» در آیات مشابه با آیه وصیت؛ در میان آیات مشتمل بر ماده «کُتِبَ»، افزون بر آیه وصیت، می‌توان چهار آیه دیگر را برشمرد که بیش از بقیه در کانون توجه فقیهان و اصولیان قرار گرفته‌اند. یکی از این آیات با تعبیر «کِتَاباً مَوْفُوتاً» ناظر به نماز است (نساء، آیه ۱۰۳). آیات دیگر با صیغه «کُتِبَ عَلَیْکُمْ»، مشتمل بر آیه ۲۱۶ سوره بقره از مجموعه آیات قتال (جهاد) و آیات ۱۷۸ و ۱۸۳ همین سوره هستند که به ترتیب به آیات قصاص و روزه موسوم شده‌اند. فقیهان و مفسران در مطلوبیت و محبوبیت این موضوعات نزد ذات اقدس الهی تردیدی ندارند؛ چنان‌که در تفسیر *روض الجنان* آمده است «... آنکه فرمود رسول را که ایشان را امید ده و دلخوش کن و بگو که "کُتِبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ" ... اهل اشارت گفتند خدای تعالی چیزی بر خویشتن نوشت و چیزی بر تو؛ آنچه از باب تکالیف و مشاق بود بر تو نوشت فی قوله "کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ" و "کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ" و "کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ" و مانند این و رحمت بر خود نوشت برای تو...» (رازی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص. ۱۰). از منظر حکم تکلیفی، جمعی از فقیهان بر این باورند که لفظ کتابت در آیات مربوطه، صرفاً بر ثبوت عمل در لوح تشریع دلالت دارد و کاربرد آن درباره یک فعل، هم با وجوب و هم با استحباب آن فعل سازگاری دارد (ملکی میانجی، ۱۴۰۰ق، ص. ۱۱۹)، لیکن اکثر فقیهان، لفظ «کُتِبَ» را در جمیع آیات مربوطه (نماز، جهاد، روزه و قصاص) دال بر وجوب دانسته‌اند (قطب راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص. ۲۱۷؛ فاضل مقداد (السیوری حلی)، ۱۳۸۴، ص. ۹۱). علاوه بر این، اگرچه بسیاری از فقیهان در هنگام بررسی مفهوم «کُتِبَ»، صرفاً به همان آیه مورد بحث خویش پرداخته و آن را دال بر وجوب شمرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص. ۱۳۵)، به نظر می‌رسد مراد ایشان نیز همه آیات مشتمل بر این مفهوم بوده است و برای موضوع خصوصیتی قائل نبوده‌اند. بر پایه یک قاعده کلی، کاربردهای قرآنی و روایی صیغه‌هایی نظیر «کُتِبَ عَلَیْهِ» و «جُعِلَ عَلَیْهِ» بر الزام به انجام فعل دلالت دارند. با عنایت به اینکه صیغه «کُتِبَ» در آیات قصاص، قتال و صیام، حاکی از وجوب و الزام شرعی است، به نظر می‌رسد این لفظ در آیه وصیت نیز بر همین معنا - یعنی وجوب - دلالت دارد (قطب راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲،

ص. ۲۱۷؛ فاضل مقداد (السیوری حلی)، ۱۳۸۴، ص. ۹۱).

ثالثاً، بیان مطلوبیت وصیت به مثابه یک حق؛ آیه شریفه (بقره، آیه ۱۸۰) با قید «حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ»، بر استحباب این تکلیف شرعی دلالت دارد. این مطلوبیت در قواعد فقهی نیز تحت عنوان «الْوَصِیَّةُ حَقٌّ عَلَی كُلِّ مُسْلِمٍ» تبلور یافته که نخستین مستند آن، همین آیه است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص. ۲۲۱).

در خصوص میزان این مطلوبیت، دیدگاهی وجود دارد که با وجود صراحت تعبیر «کُتِبَ» در این آیه مانند آیات قصاص و صوم بر وجوب، قید «حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ» موجب تضعیف وجوب می‌شود؛ زیرا واژه «حَقًّا» مفید این معناست که وصیت، حقی برای فرد محسوب می‌شود که اختیار اعمال یا اعراض از آن را دارد (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص. ۳۵۶). باین حال، تأمل در معنای لغوی «حق» و هم‌نشینی آن با حرف جر «عَلِی» و نیز مقایسه آیات احکام با آیات دارای مضامین اعتقادی از قبیل آیات دال بر ثبوت وعده الهی در نجات مؤمنان (یونس، آیه ۱۰۳؛ روم، آیه ۴۷) و عذاب فاسقان و کافران (یونس، آیات ۳۳ و ۹۶؛ زمر، آیه ۷۱؛ غافر، آیه ۶؛ اسراء، آیه ۱۶) حاکی است که دلالت ساختار «حَقًّا عَلِی» بر وجوب روشن‌تر از استحباب است. قول به کاربرد لفظ «حق» در معنای استحباب، تنها در مواردی مقبول است که قرینه‌ای قطعی بر استحباب وجود داشته باشد.

همچنین، برخی فقیهان مانند داوود ظاهری و گروهی از فقهای حنبلی و نیز روایتی از مکتب فقهی شافعی، وصیت برای خویشاوندانی را که از ارث محروم هستند، واجب می‌دانند. در این دیدگاه، ترک وصیت عملی گناه‌آلود تلقی می‌شود، اما بر عهده ورثه یا دیگر بستگان پرداخت بخشی از اموال متوفا الزامی نیست. براین اساس، وصیت نزد ایشان واجب دینی محسوب می‌شود نه واجب قضایی. در مقابل، ابن حزم، طبری و ابوبکر بن عبدالعزیز (فقیه حنبلی) بر این باورند که چنین وصیتی واجب قضایی است نه صرفاً دینی (ابن حزم، ۲۰۰۱م، ج ۸، ص. ۳۵۳). بر اساس این نظر، فرد موظف است برای خویشاوندان محروم از ارث وصیت کند و در صورت عدم وصیت، بر عهده ورثه یا متولی ترکه است که بخشی از اموال را به آنان اختصاص دهد. این دسته از اندیشمندان برای تأیید دیدگاه خود به آیه ۱۸۰ سوره بقره استناد می‌جویند و با استدلال به اینکه این آیه از محکومات قرآن بوده و نسخ نشده است، روایاتی خاص را نیز به عنوان مؤید نظر خویش مطرح می‌سازند. در واقع، جمع‌بندی و تلفیق منطقی میان آیات ارث و آیه وصیت، مبنای استدلالی

این گروه از فقها را تشکیل می‌دهد (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص. ۷۴۶۴).

۲.۲.۳. ادله روایی

از جمله ادله و مستندات که دلالت بر وجوب وصیت دارد و قائلین به این دیدگاه برای اثبات مدعای خویش بدان استناد می‌جویند، روایات معتبری است که از معصومین (علیهم‌السلام) به دست ما رسیده است. در این میان، می‌توان به احادیث زیر اشاره کرد.

در روایتی از امام‌صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که هنگام پرسش درباره وصیت، فرمودند «هی حق علی کل مسلم»؛ وصیت بر هر مسلمانی حقی واجب است (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۹، ص. ۳۵۲). این حدیث شریف بیانگر آن است که وصیت صرفاً یک عمل اختیاری یا حق شخصی نیست، بلکه تکلیفی شرعی و واجبی دینی است که هر مسلمانی موظف به انجام آن است. تأکید امام‌صادق (علیه‌السلام) بر این امر، نشان‌دهنده جایگاه رفیع وصیت در نظام حقوقی و اخلاقی اسلام است؛ به گونه‌ای که ترک آن تخلف از وظیفه الهی محسوب می‌شود. بر پایه این روایت و نظایر آن، بسیاری از فقها وصیت را واجب دانسته در حالی که برخی دیگر با استناد به دیگر ادله، آن را مستحب مؤکد تلقی کرده‌اند. با این حال، همگی بر اهمیت و رجحان آن در شریعت اسلام اتفاق نظر دارند.

همچنین، احادیث نبوی مبنی بر وصیت در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است از جمله «لَا يَنْبَغِي لِمُسْلِمٍ أَنْ يَبِيتَ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ»؛ برای هیچ مسلمانی شایسته نیست دو شب را بگذراند مگر اینکه وصیت‌نامه‌اش زیر سرش باشد (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۹، ص. ۳۵۳) یا «مَنْ مَاتَ بَعِيرٍ وَصِيَّتُهُ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ هرکس بدون وصیت بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۹، ص. ۳۵۲) و همچنین، روایت ابن عمر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمودند «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَصِيَّةٌ، وَلَا يَمُضِي لَهُ ثَلَاثُ لَيَالٍ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ»؛ بر هر مسلمانی وصیت واجب است و نباید سه شب بر او بگذرد مگر اینکه وصیت‌نامه‌اش نزد او نوشته شده باشد. عبدالله بن عمر روایت کرده است که «از زمانی که این سخن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم، هیچ شبی را بدون نوشتن وصیت‌نامه به صبح نرسانده‌ام» (نووی، ۱۹۹۶م، ج ۵، ص. ۷۰). روایاتی از این دست که از طریق فریقین نقل شده‌اند، بر فضیلت و اولویت انجام وصیت دلالت می‌کنند و از نگاه برخی از اندیشمندان، حتی بر الزام‌آور بودن آن گواهی می‌دهند و طرفداران

اندیشه وجوب برای مبرهن کردن انگاره خود به آن استناد می‌کنند. این موارد ازجمله گزاره‌های روایی است.

۳.۲.۳. تمسک به قاعده عدل و انصاف

قاعده عدل و انصاف از قواعد عقلایی است که شارع مقدس امضا کرده است (مصطفوی، ۱۳۹۰، ص. ۱۵۹). ازجمله مستندات فقهی الزام به وصیت، پرهیز از ظلم به فرزندان است که پدرشان در زمان حیات پدربزرگشان فوت کرده و سرپرستی برای تأمین هزینه‌های زندگی آن‌ها باقی نمانده است. تقریر این دلیل آن است که سهمی از ماترک جد به فرزندان فرزندی که قبل از پدرش فوت کرده با علم به اینکه این متوفا در ایجاد و جمع آوری ثروتی که پدربزرگشان به جای گذاشته و عموها و عمه‌ها آن را به ارث می‌برند، نقش داشته است و عدل و انصاف حکم می‌کند به این نوادگان هم به اندازه سهم پدرشان اگر زنده بود، ارث داده شود. چنان‌که یکی از صاحب‌نظران فقه و حقوق در زمینه قانون وصیت واجب احوال شخصیه برخی از کشورهای اسلامی می‌گوید قانون وصیت الزامی را برای حل این مشکل ایجاد کرد تا با روح تشریع اسلامی در توزیع ثروت بر اساس عدالت و منطق هماهنگ باشد؛ زیرا چه گناهی دارد فرزند متوفا (پسر مرحوم) که از سهم پدرش که پیش از پدربزرگش در گذشته، محروم شده است درحالی‌که ممکن است پدرش سهم قابل توجهی در تشکیل ثروت پدربزرگ داشته باشد و اکنون آن‌ها هم با نیاز مالی مواجه هستند و هم پدر خود را از دست داده‌اند و اولیا و سرپرستان مسلمان به این قانون جدید روی آوردند که از اصول کلی مورد تأیید شریعت اسلامی نشئت گرفته است. این قانون، عدالت و رحمت نسبت به نوادگانی است که به دلیل فوت پدر یا مادرشان در زمان حیات پدربزرگ یا مادربزرگ، از ارث محروم شده‌اند (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص. ۷۴۴۷). به نظر نگارنده، پذیرش این نظر با محذوراتی مواجه است. این استدلال تمام نیست؛ توضیح اینکه، در مسئله، گاه بحث ثبوتی و گاه بحث اثباتی مطرح است. بر فرض تام بودن مستندات قاعده عدل و انصاف، لسان این قاعده جعل حق نیست، بلکه محل جریان قاعده در جایی است که مالی یا حقی میان دو نفر مردد باشد و هیچ کدام بینه و دلیل محکمه‌پسندی نداشته باشند. در این صورت دادگاه حکم به تقسیم مال یا حق به صورت مساوی میان طرفین می‌کند. به بیان دیگر، قاعده عدل و انصاف از قواعد کشف‌کننده موضوع در زمانی است که هیچ راهی برای کشف موضوع وجود ندارد و این قاعده، توانایی جعل

سهمی را که در صورت حیات، به پدر آنان می‌رسید، ندارد؛ لذا نمی‌تواند محدودیت جانشینی نوادگان را در شرایطی که فرزند متوفی وجود دارد، جبران کند.

۴. الزام به وصیت در نظام حقوقی ایران

در نظام حقوقی اسلام، دو نهاد ارث و وصیت به‌عنوان سازوکارهای قانونی برای تنظیم و توزیع اموال پس از فوت به رسمیت شناخته شده‌اند. این نهادها با پشتوانه‌ای مستدل از قرآن کریم و سنت نبوی، نه تنها مشروعیت یافته‌اند، بلکه از منظر ابعاد انسانی و اجتماعی نیز مورد تأکید فراوان قرار گرفته‌اند. چنان‌که در آیه ۱۸۰ سوره بقره و نیز در منابع روایی (حر عاملی، حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۹، ص ۳۵۲)، بر ضرورت وصیت و رعایت حقوق وراثت تصریح شده است. بر اساس قوانین ارث در فقه اسلامی، تنها دسته‌ای خاص از خویشاوندان متوفا تحت شرایط معین از ترکه متوفا بهره‌مند می‌شوند (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص ۷۷۳۶). این قواعد که در مواد ۸۶۱ تا ۹۴۱ قانون مدنی ایران انعکاس یافته‌اند، ماهیتی امری و غیرقابل تغییر دارند. به این معنا که اراده متوفا یا وراثت نمی‌تواند در اصل انتقال ترکه یا سهم‌بندی آن دخالتی داشته باشد. درحقیقت، ارث به‌مثابه حق تمتع، به‌صورت قهری به نزدیک‌ترین خویشاوندان متوفا منتقل می‌شود (امامی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۴۶).

وصیت نیز در نظام حقوقی ایران، به تبعیت از فقه امامیه، به دو قسم تملکی و عهدی تقسیم می‌شود. بر پایه ماده ۸۲۵ قانون مدنی، «وصیت بر دو قسم است: تملیکی و عهدی»؛ چنان‌که در ماده ۸۲۶ قانون مدنی هرکدام از دو قسم وصیت تعریف شده است. در قسمتی از این ماده در تعریف وصیت تملیکی چنین آمده است که «وصیت تملیکی عبارت است از اینکه کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً تملیک کند...». در قسمتی دیگر از ماده فوق در تعریف وصیت عهدی چنین آمده است که «وصیت عهدی عبارت است از اینکه شخصی یک یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات دیگری مأمور می‌نماید». این تعاریف، ویژگی‌های ذاتی وصیت ازجمله تعلیق به فوت، مجانی بودن و قابلیت رجوع را نمایان می‌سازد (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱، ص ۷۶). بااین‌حال، برخلاف برخی نظام‌های حقوقی کشورهای اسلامی که وصیت واجب را به رسمیت شناخته‌اند، در قوانین ایران الزام به وصیت وجود ندارد و این نهاد صرفاً به‌عنوان حق اختیاری متوفا در نظر گرفته شده است. اگرچه در

قوانین احوال شخصیه برخی کشورهای اسلامی، نهاد وصیت واجب به عنوان مکمل ارث مطرح شده، در نظام حقوقی ایران، این مفهوم تاکنون جایگاهی نیافته است. این در حالی است که بررسی دکترین حقوقی و امکان‌سنجی الزام به وصیت می‌تواند گامی در جهت تحقق عدالت مالی و اخلاقی پس از فوت باشد. در یک نگاه جامع، نهادهای ارث و وصیت در فقه و حقوق اسلامی، با وجود تفاوت‌های ماهوی، در راستای حفظ حقوق مادی و معنوی بازماندگان طراحی شده‌اند. ارث به عنوان حکمی قهری و غیرقابل تعدیل، سهم‌بندی مشخصی از ترکه را میان وراث تعیین می‌کند حال آنکه وصیت با حفظ جنبه اختیاری، امکان تصرف محدود در اموال را برای متوفی فراهم می‌سازد. با این حال، به رغم ظرفیت‌های موجود در فقه امامیه، وصیت واجب هنوز در قوانین ایران نمود نیافته است. با توجه به این نکته، الزام به وصیت را در قوانین ایران و در اندیشه و دکترین حقوقی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱.۴. الزام به وصیت در قوانین ایران

در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر فقه امامیه است، چه در قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ با اصلاحات بعدی آن و چه در قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ با تعدیلات بعدی که به مقوله ارث و وصیت پرداخته‌اند، نهاد مورد بحث تاکنون مورد اقبال قانون‌گذار واقع نشده است. این امر نشان‌دهنده آن است که با وجود تصریح به مسائل وصیت در متون فقهی و قوانین موضوعه، جایگاه این نهاد حقوقی به صورت شایسته تبیین و تضمین نشده است. چنین خلأیی در نظام تقنینی کشور، لزوم بازنگری و تدقیق بیشتر در این حوزه را برای انطباق کامل با موازین شرعی و پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی ایجاب می‌کند.

۲.۴. الزام به وصیت در اندیشه و دکترین حقوقی

این مسئله، موضوعی نوپدید در ادبیات فقهی و حقوقی ماست که هنوز در میان حقوق‌دانان، تبیینی روشن و جامع نیافته است. با این حال، ساختار بنیادین قوانین ارث در نظام حقوقی ما بر پایه‌های شرعی استوار است و حقوق‌دانان با احتیاطی ویژه با این احکام مواجه می‌شوند؛ چه از سر ایمان به قداست بی‌چون و چرای این مقررات و چه به دلیل ممنوعیت صریح قانون از هرگونه تعرض به احکام دینی. همین امر دست آنان را در پی‌جویی آزادانه عدالت می‌بندد. مشکل اصلی اینجاست که حقوق‌دان، نه مانند فیلسوفی آزاداندیش و نه مانند جامعه‌شناسی بی‌طرف، نمی‌تواند به کشف

حقیقت بپردازد، بلکه در چهارچوب نظام حقوقی موجود و باورمند به اصول آن محدود شده است. فشارهای درونی (وجدانی) و بیرونی (قانونی) او را به محافظه‌کاری واداشته‌اند. باین‌همه، هنر واقعی حقوق‌پژوه در گشودن گذرگاه‌های باریک عدالت است و فضیلت او در اجتهادی خردمندانه و تلاشی پیگیر نهفته است.

در این بحث، راه‌حل خردمندانه در هم‌نوایی خواسته‌های نوین با احترام به سنت‌های دیرپا قرار دارد. از سویی نمی‌توان بر مباحث اجتماعی و واقعیت‌های متحول چشم بست و از سوی دیگر، حرمت سنت‌های دینی را نادیده انگاشت. ظرافت کار دقیقاً در یافتن راه‌حلی است که این دو دغدغه را به تعادلی عادلانه برساند و مسیر توسعه مسالمت‌آمیز نظام حقوقی را به سوی عدالت هموار کند تا قانون به کانالی برای کاهش تنش‌های اجتماعی تبدیل شود.

در این مسیر، دو راهکار اساسی قابل طرح است.

الف. اجتهاد پویا در پرتوی عدالت: پاسداشت قواعد و سنت‌های دینی به معنای جمود فکری و انفعال نیست. بازخوانی منابع اصیل فقهی غالباً نشان می‌دهد که بسیاری از برداشت‌های رایج ممکن است فاقد پشتوانه‌های استوار یا ناشی از مصلحت‌اندیشی‌های مقطعی باشند و نباید به‌مثابه مانعی در برابر اندیشه‌ورزی حقوقی قرار گیرند. در اینجا نه با اعتراضی ویرانگر، بلکه با عزمی اصلاح‌گرا و عدالت‌محور مواجهیم.

ب. تدبیرهای تقنینی هوشمند: گاه اجتهاد و تفسیر نوین با موانع بنیادین روبه‌رو می‌شود. در چنین مواردی، انتظار برای دگرگونی‌های خودجوش اخلاقی راه به جایی نمی‌برد. راهبرد کارآمد، طراحی سازوکارهای حقوقی غیرمستقیم مانند فرض‌های قانونی، معیارهای حقوقی و گزینه‌های اجرایی برای نزدیک‌تر شدن تدریجی قواعد به عدالت است. برای مثال، با ترویج وصیت سنجیده می‌توان از خواست متوفا که بیش از هرکس به ضرورت رعایت انصاف میان ورثه آگاه است، به‌عنوان ابزاری برای تعدیل قواعد بهره برد. همچنین، با پیش‌بینی نهادهایی مانند الزام به وصیت می‌توان از حقوق ورثه‌ای که ممکن است به دلیل غفلت مورث نادیده گرفته شوند، حمایت کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، صص. ۹-۳۶؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱، ص. ۱۵۲).

۵. تحلیل و بررسی

۱. اغلب اتفاق می‌افتد که فرزندی در زمان حیات پدر یا مادرش فوت می‌کند که اگر تا زمان

مرگ آن‌ها زنده می‌ماند، از آن‌ها ارث می‌برد، اما چون قبل از آن‌ها یا قبل از یکی از آن‌ها فوت می‌کند، میراث تنها به برادران و خواهرانش می‌رسد و فرزندان او در فقر شدید قرار می‌گیرند. برای آن‌ها، علاوه بر یتیمی و از دست دادن نان‌آور خانواده، محرومیت و فقر نیز جمع می‌شود و تعادل توزیع ثروت در خانواده به هم می‌خورد. در نتیجه، برخی از اعضای خانواده در رفاه و ثروت به سر می‌برند و اثر نعمت را در زندگی خود می‌بینند در حالی که برخی دیگر به دلیل محرومیت ناشی از مرگ زود هنگام پدرشان در تنگ‌دستی به سر می‌برند. در گذشته، خانواده‌های دلسوز و همیار، پدر یا مادر را تشویق می‌کردند تا برای فرزندان فرزندان فوت‌شده‌شان وصیت کنند، اما زمانه تغییر کرده، انگیزه‌های دینی کاهش یافته و همدلی بین خانواده‌ها کم‌رنگ شده یا تقریباً از بین رفته است. بنابراین، لازم است چنین مواردی با قانون مبتنی بر شریعت اسلامی درمان شود که اجبار کند پدر بزرگ‌ها یا مادر بزرگ‌ها برای فرزندان فرزندان فوت‌شده‌شان وصیت کنند. اگر آن‌ها این کار را انجام ندهند یا قبل از اجرای وصیت فوت کنند، این وصیت به حکم قانون الزامی خواهد بود (زکی شقره، ۱۴۴۰ق، ص. ۳۱۰).

۲. وجوب وصیت برای نزدیکان غیر وارث از طرف عده زیادی از فقیهان تابعین و پس از آن‌ها از عالمان فقه و حدیث نقل شده است و آن‌ها برای این ادعا به آیه ۱۸۰ سوره بقره استدلال کرده‌اند که خداوند می‌فرماید «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ بر شما واجب شده است که هرگاه یکی از شما را مرگ فرارسد و مالی به جا گذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان به‌طور شایسته وصیت کند. این حقی است بر متقین. در بیان وجه استدلال به این آیه، برخی از مفسرین می‌گویند دلالت آیه بر وجوب وصیت و تأکید بر فرضیت آن آشکار است؛ زیرا خداوند می‌فرماید «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» و سپس آن را با عبارت «بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» تأکید می‌کند و هیچ عبارتی در بیان وجوب، تأکیدش بیشتر از این نیست که گفته شود، این حقی است بر شما و خداوند متعال با ذکر متقین به‌صورت تأکیدی، بیان می‌کند که بر مردم است که متقی باشند؛ چنان‌که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید (جصاص، ۱۴۰۵ق، ص. ۳۵) و میان مسلمانان اختلافی نیست که تقوای الهی واجب است. پس هنگامی که اجرای این وصیت را از شرایط تقوا قرار داد، بر وجوب آن تأکید کرده است. نزد این علما، این آیه همچنان دلالت بر وجوب وصیت برای نزدیکان غیر وارث دارد؛ زیرا به‌طور عام دلالت

بر وجوب وصیت برای نزدیکان به طور مطلق (غیروارث) دارد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که هنگام پرسش درباره وصیت فرمودند «هی حق علی کل مسلم»؛ وصیت بر هر مسلمانی، حتی واجب است (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۹، ص. ۳۵۲). این حدیث شریف بیانگر آن است که وصیت صرفاً یک عمل اختیاری یا حق شخصی نیست، بلکه تکلیفی شرعی و واجبی دینی است که هر مسلمانی موظف به انجام آن است. تأکید امام صادق (علیه السلام) بر این امر، نشان‌دهنده جایگاه رفیع وصیت در نظام حقوقی و اخلاقی اسلام است؛ به گونه‌ای که ترک آن، تخلف از وظیفه‌ای الهی محسوب می‌شود. بر پایه این روایت و نظایر آن، بسیاری از فقها وصیت را واجب دانسته‌اند درحالی‌که برخی دیگر با استناد به ادله دیگر، آن را مستحب مؤکد تلقی کرده‌اند. باین حال، همگی بر اهمیت و رجحان آن در شریعت اسلام اتفاق نظر دارند. این تفاوت دیدگاه‌ها عمدتاً ناشی از اختلاف در تفسیر ادله و شرایط وجوب است، ولی در هر صورت، جایگاه وصیت به عنوان عملی عبادی-اجتماعی که تضمین‌کننده حقوق مادی و معنوی افراد پس از وفات است، غیرقابل انکار است.

۳. در مسئله مورد بررسی، هیچ‌گونه شواهدی دال بر نسخ یافت نمی‌شود. همچنین، تعارضی بین آیات مربوط به ارث و وجوب وصیت وجود ندارد. قلمرو احکام وصیت و ارث، دو حوزه مستقل فقهی‌اند که هیچ‌گونه تقابل ماهوی بین آن‌ها متصور نیست. همان‌سان که رابطه ارث و دیون متوفا مبتنی بر تعامل است نه تعارض، مسئله وصیت و ارث نیز تابع منطق نسخ نیست. این چهارچوب تحلیلی با اتکا به مبانی حقوقی و فقهی، نشان می‌دهد که آیه کریمه با رویکردی نظام‌مند، میان این دو نهاد حقوقی جمع کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص. ۶۶۷). براین اساس، در این امر تحقق مصالح بسیاری از مردم و حفظ روابط خوب بین خانواده‌ها و جلوگیری از ایجاد کینه و دشمنی در دل افرادی که در ارث شریک نمی‌شوند، نهفته است و همچنین، جبران آنچه نسبت به فرزندان فرزندان به دلیل مرگ پدر یا مادرشان از دست رفته است. بنابراین، لازم است این نظر را بپذیریم و آن را مبنای قانون قرار دهیم. این همان رویکردی است که برخی کشورهای اسلامی و عربی در پیش گرفته‌اند و با استناد به این نظر و همچنین، نظر برخی از فقیهان که معتقدند اگر متوفا وصیتی برای نزدیکان غیروارث نکرده باشد، دادگاه می‌تواند به جای او بخشی از ترکه را به عنوان وصیت به آن‌ها بدهد، قانونی

را وضع کرده‌اند که از مدت‌ها قبل اجرا می‌شود. براین اساس، برقراری عدالت و رعایت انصاف در میان بستگان متوفا ایجاب می‌کند که بخشی از میراث به فرزندان فرزندی که قبل از پدر خود فوت کرده است، اختصاص یابد؛ به‌ویژه اگر متوفا در ایجاد و تشکیل ثروتی که پدر بزرگ به جا گذاشته است و عموها و عمه‌ها در حال به ارث بردن آن هستند، نقش داشته باشد، عدالت و انصاف حکم می‌کند که این نوه‌ها سهمی معادل سهمی که پدرشان در صورت زنده بودن دریافت می‌کرد، به ارث ببرند (سلطان، ۱۳۹۴، ص. ۲۹۳).

نتیجه‌گیری

امروزه نهاد وصیت واجب، با الهام از مذهب ظاهری و آرای ابن حزم اندلسی، در قوانین احوال شخصیه کشورهای اسلامی و عربی وارد و دارای شرایط و احکام خاص خود شده است. به نظر می‌رسد این نهاد در مواردی منطبق با عدالت و انصاف است؛ به‌ویژه در مواردی که یکی از اولاد پیش از والد خود فوت کرده است و نوادگان وی به دلیل اجرای قاعده فقهی «الاقرب یمنع الابد» از ارث محروم می‌مانند، وصیت واجب می‌تواند به‌عنوان جایگزین سهم الارث والد متوفا، محرومیت نوادگان را جبران و به تحقق عدالت کمک کند. این مسئله با برخی از آیات قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم‌السلام) نیز همخوانی دارد.

با توجه به این توضیحات، وصیت واجب می‌تواند در ساختار نظام حقوقی و فقهی احوال شخصیه، کارکردهای مهمی ایفا کند. این نهاد می‌تواند نقشی مشابه قوانین تکمیلی و عرف در تنظیم قراردادهای بر عهده گیرد و به‌عنوان مکمل قواعد ارث، در جهت تحقق عدالت و انصاف عمل کند. هرچند نهاد وصیت واجب تاکنون جایگاهی در نظام حقوقی ایران نیافته است، یافته‌های این پژوهش گویای آن است که پشتوانه‌های شرعی و فقهی مستحکمی برای تقنین و اجرای این نهاد در قوانین ایران وجود دارد. از این رو به پیشنهاد این تحقیق، با اتکا به مستندات فقهی و حقوقی، بایسته است زمینه‌های قانونی لازم برای گنجاندن این نهاد در نظام حقوقی ایران فراهم آید تا خلأهای موجود در نظام ارث و وصیت به‌ویژه در مواردی که محرومیت نوادگان از ارث پدر بزرگ به کینه‌توزی، دشمنی و بدبینی نسبت به احکام دینی در میان محرومان از ارث می‌انجامد، مرتفع شود.

در چنین شرایطی، ضروری است راه‌حلی مبتنی بر شریعت اسلامی اتخاذ شود که پدر بزرگ‌ها

و مادر بزرگ‌ها را ملزم به وصیت برای فرزندان فرزند در گذشته خود (نوادگان) کند و چنانچه آنان از این تکلیف شرعی سر باز زنند یا پیش از اجرای وصیت دار فانی را وداع گویند، قانون به صورت جبری این وصیت را الزامی خواهد کرد.

این رویکرد نه تنها از کشمکش‌های خانوادگی می‌کاهد، بلکه با تضمین حقوق نوادگان، مانع دین‌گزینی ناخواسته‌ای می‌شود که ممکن است از احساس تبعیض در تقسیم ارث سرچشمه گیرد.



منابع

- (۱) قرآن کریم.
- (۲) قانون احوال شخصیه جمهوری عراق (۱۹۵۹م).
- (۳) قانون احوال شخصیه کویت (۱۹۸۴م).
- (۴) قانون احوال شخصیه مصر (۲۰۰۰م).
- (۵) قانون مدنی ایران (۱۳۰۷).
- (۶) آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۶ق). کفایة الاصول. قم: مؤسسه آل‌البیت.
- (۷) ابن حزم، علی بن احمد (۲۰۰۱م). المحلی بالآثار (جلد ۸). چاپ ۱، بیروت: دارالفکر.
- (۸) ابن رشد قرطبی، احمد بن محمد (۱۴۱۶ق). بدایة المجتهد والنهاية المقتصد (جلد ۲). چاپ ۱، بیروت: دار احیاء التراث.
- (۹) ابن ماجه، محمد بن یزید (بی تا). سنن ابن ماجه (جلد ۲). چاپ ۱، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه.
- (۱۰) ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۰ق). لسان العرب (جلد ۱۵). چاپ ۱، بیروت: دار الکتب الاسلامیه.
- (۱۱) ابوزهره، محمد (۱۹۶۳م). احکام التركات والموارث. چاپ ۱، قاهره: دارالفکر العربی.
- (۱۲) امامی، سید حسن (۱۳۷۳). حقوق مدنی (جلد ۳). چاپ ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- (۱۳) بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق). القواعد الفقهیة (جلد ۶). قم: الهادی.
- (۱۴) بحرانی، سید هاشم حسین (بی تا). البرهان فی تفسیر القرآن (جلد ۲۲). چاپ ۱، قم: اسماعیلیان.
- (۱۵) جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ق). احکام القرآن. چاپ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۱۶) جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۴۰۱). حقوق مدنی وصیت. چاپ ۲، تهران: گنج دانش.
- (۱۷) حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۱ق). وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة (جلدهای ۱۳ و ۱۹). چاپ ۱، بیروت: دار الاحیاء التراث العربیه.
- (۱۸) حلی، حسن بن یوسف (بی تا). تذکرة الفقها (جلد ۳). چاپ ۲، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- (۱۹) رازی، ابوالفتوح (۱۳۷۱). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، محققان) (جلد ۱). مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- (۲۰) ریاض، محمد (۱۴۲۹ق). احکام الموارث بین النظر الفقهي والتطبیق العلمی. چاپ ۱، قاهره: دارالفکر العربی.
- (۲۱) زحیلی، وهبة (۱۴۱۸ق). الفقه الاسلامی و ادلته (جلد ۱۰). چاپ ۲، دمشق: دارالفکر المعاصر.
- (۲۲) زکی شقره، عیسی (۱۴۴۰ق). قانون الوصیة الواجبة الكويتی رقم ۵ لسنة ۱۹۷۱م دراسة فقهیة. شماره ۱۱۷، کویت: فصلیة علمیة محکمة تصدر عن مجلس النشر العلمی.

- ۲۳) سلطان، صلاح‌الدین (۱۳۹۴). الموارث والوصیة بین الشریعة والقانون. چاپ ۱، بی‌جا: عقیده.
- ۲۴) سلیمی، مهدی، حائری، محمدحسن و صابری حسین (۱۳۹۹). وجوب وصیت از دیدگاه ساختارهای قرآنی. نشریه قرآن‌شناخت، شماره ۱۴.
- ۲۵) شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۰۳ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (جلد ۶). چاپ ۲، بیروت: دارالتراث العربی.
- ۲۶) صدر، محمد (۱۴۱۹ق). ماوراء الفقه (جلد ۵). چاپ ۱، قم: دارالمصطفی.
- ۲۷) طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن (محمدباقر موسوی، مترجم) (جلد ۱). چاپ ۲، قم: جامعه مدرسین.
- ۲۸) طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). جوامع الجامع (جلد ۱). چاپ ۱، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- ۲۹) طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیة (جلد ۲). چاپ ۳، تهران: المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة.
- ۳۰) طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). الخلاف فی الاحکام (جلد ۴). چاپ ۱، قم: جامعه مدرسین.
- ۳۱) فاضل مقداد (السیوری حلی)، مقداد بن عبدالله (۱۳۸۴). کنز العرفان فی فقه القرآن. چاپ ۱، تهران: مرتضوی.
- ۳۲) فخرالمحققین، محمد بن حسن (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد فی شرح مشککات القواعد (جلد ۲). چاپ ۲، قم: اسماعیلیان.
- ۳۳) فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۳۵۷). القاموس المحیط. چاپ ۱، بیروت: دارالمأمون.
- ۳۴) فیومی، احمد بن محمد (۱۴۰۵ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر (جلد ۲). چاپ ۱، قم: دارالهجره.
- ۳۵) قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴). الجامع لاحکام القرآن (جلد ۲). چاپ ۱، تهران: ناصر خسرو.
- ۳۶) قطب راوندی، سعید بن هبة الله (۱۴۰۵ق). فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام (جلد ۲). چاپ ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- ۳۷) کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). ارزش سنت و جذبه عدالت در توارث همسران. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۲۹.
- ۳۸) کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱). دوره مقدماتی حقوق مدنی (شفعه، وصیت و ارث). چاپ ۱، تهران: میزان.
- ۳۹) کاسانی، علاء الدین ابوبکر بن مسعود (۱۳۷۷). بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع (جلد ۳). چاپ ۲، بیروت: دارالاحیاء التراث.
- ۴۰) مامقانی، ملا عبدالله (۱۳۵۰). نهاية المقال فی تکملة غایة الآمال. قم: مجمع الذخائر الاسلامیة.

- (۴۱) مصطفوی، سیدکاظم (۱۳۹۰). قواعد فقه. چاپ ۱، تهران: میزان.
- (۴۲) مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه (جلد ۱). چاپ ۱، تهران: دارالکتب الاسلامی.
- (۴۳) ملکی میانجی، محمدباقر (۱۴۰۰ق). بدایع الکلام فی تفسیر آیات الاحکام. چاپ ۱، بیروت: مؤسسه الوفا.
- (۴۴) نجفی، محمدحسن (۱۴۰۱ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (جلد ۲۸). چاپ ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۴۵) نووی، یحیی بن شرف (۱۹۹۶م). شرح النووی علی مسلم (جلد ۵). چاپ ۱، قاهره: دارالخیر.
- (۴۶) هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ق). موسوعة الفقه الاسلامی (جلد ۱). چاپ ۲، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- (۴۷) یزدی، محمد (۱۴۱۵ق). فقه القرآن (جلد ۴). قم: مؤسسه اسماعیلیان.



References

- 1) The Holy Quran.
- 2) Egyptian Personal Status Law (2000). [in Arabic].
- 3) Iranian Civil Code (1307 SH/1928). [in Persian].
- 4) Iraqi Personal Status Law (1959). [in Arabic].
- 5) Kuwaiti Personal Status Law (1984). [in Arabic].
- 6) Abu Zohreh, Mohammad (1963). *Aḥkām al-tarikāt va al-mawārīt* (1st ed.). Cairo: Dar al-Fikr al-Arabi [in Arabic].
- 7) Akhund Khorasani, Mohammad Kazim (1406 AH/1985). *Kifāyat al-uṣūl*. Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 8) Bahrani, Sayyid Hashim Hossein (n.d.). *al-Burhān fī tafsīr al-Qurʾān* (Vol. 22, 1st ed.). Qom: Ismāʿīliyyān [in Arabic].
- 9) Bojnourdi, Sayyid Hasan (1419 AH/1998). *al-Qavāʿid al-feqhīyah* (Vol. 6). Qom: Al-Hadi [in Arabic].
- 10) Emami, Sayyid Hasan (1373 SH/1994). *Ḥoqūq-e Madanī* [Civil Law] (Vol. 3, 1st ed.). Tehran: Islamiyah Bookstore [in Persian].
- 11) Fakhr al-Muhaqqiqin, Mohammad ibn Hasan (1387 AH/1967). *Īdāḥ al-favāʿid fī šarḥ moškilāt al-Qavāʿid* (Vol. 2, 2nd ed.). Qom: Ismāʿīliyyān [in Arabic].
- 12) Fayyumi, Ahmad ibn Mohammad (1405 AH/1984). *al-Miṣbāḥ al-munīr fī ḡarīb al-Šarḥ al-kabīr* (Vol. 2, 1st ed.). Qom: Dar al-Hijrah [in Arabic].
- 13) Fazel Miqdad (Al-Siyuri Hilli), Miqdad ibn Abdallah (1384 AH/1964). *Kanz al-ʿirfān fī feqh al-Qurʾān* (1st ed.). Tehran: Mortazavi [in Arabic].
- 14) Firozabadi, Mohammad ibn Ya'qub (1357 SH/1978). *al-Qāmūs al-muḥīṭ* (1st ed.). Beirut: Dar al-Ma'mun [in Arabic].
- 15) Hashemi Shahroudi, Sayyid Mahmoud (1426 AH/2005). *Mawsūʿat al-feqh al-Eslāmī* (Vol. 1, 2nd ed.). Qom: Encyclopaedia of Islamic Jurisprudence Institute [in Arabic].
- 16) Hilli, Hasan ibn Yousuf (n.d.). *Taḍkirat al-foqahāʾ* (Vol. 3, 2nd ed.). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 17) Hurr al-Amili, Mohammad ibn Hasan (1401 AH/1980). *Wasāʾil al-Šīʾah ilā taḥṣīl masāʾil al-šarīʾah* (Vols. 13 & 19, 1st ed.). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
- 18) Ibn Hazm, Ali ibn Ahmad (2001). *al-Muḥallā bi-al-āṭār* (Vol. 8, 1st ed.). Beirut: Dar al-Fikr [in Arabic].
- 19) Ibn Majah, Mohammad ibn Yazid (n.d.). *Sunan Ibn Mājah* (Vol. 2, 1st ed.). Beirut: Dar Ihya al-Kutub al-Arabiyyah [in Arabic].
- 20) Ibn Manzur, Mohammad ibn Mukarram (1410 AH/1989). *Lisān al-ʿarab* (Vol. 15, 1st ed.). Beirut: Dar al-Kutub al-Islamiyah [in Arabic].
- 21) Ibn Rushd Qurtubi, Ahmad ibn Mohammad (1416 AH/1995). *Bidāyat al-mujtahid va nihāyat al-muqtaṣid* (Vol. 2, 1st ed.). Beirut: Dar Ihya al-Turath [in Arabic].
- 22) Jafari Langarudi, Mohammad Jafar (1401 SH/2022). *Ḥoqūq-e Madanī: Vaṣīyat* [Civil Law: Wills] (2nd ed.). Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
- 23) Jassas, Ahmad ibn Ali (1405 AH/1984). *Aḥkām al-Qurʾān* (1st ed.). Beirut: Dar

- Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
- 24) Kasani, Ala al-Din Abu Bakr ibn Mas'ud (1377 SH/1998). *Badā'i' al-ṣanā'i' fi tartīb al-ṣarā'i'* (Vol. 3, 2nd ed.). Beirut: Dar Ihya al-Turath [in Arabic].
 - 25) Katouzian, Nasser (1377 SH/1998). *Arzeš-e Sunnat va Jaḍbeh-ye 'Adālat dar Tavāroḡ-e Hamsarān* [The Value of Custom and the Attraction of Justice in Spousal Inheritance]. *Majalleh-ye Daneshkadeh-ye Hoquq va Olum-e Siyasi-ye Daneshgah-e Tehran* [Journal of Faculty of Law and Political Sciences of Tehran University], No. 29 [in Persian].
 - 26) Katouzian, Nasser (1381 SH/2002). *Dowreh-ye Moqaddamāti-ye Hoquq-e Madanī (Šuf'eh, Vašiyat va Ert)* [Introductory Course of Civil Law (Preemption, Wills, and Inheritance)] (1st ed.). Tehran: Mizan [in Persian].
 - 27) Makarem Shirazi, Naser (1374 SH/1995). *Tafsīr-e Namūneh* [Exegesis Namoonah] (Vol. 1, 1st ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah [in Persian].
 - 28) Mamqani, Mulla Abdallah (1350 SH/1971). *Nihāyat al-maqāl fi takmilat Ġayat al-āmāl*. Qom: Majma' al-Dakha'ir al-Islamiyah [in Arabic].
 - 29) Melki Miyanji, Mohammad Baqir (1400 AH/1979). *Bidā'i' al-kalām fi tafsīr āyāt al-aḥkām* (1st ed.). Beirut: Al-Wafa Institute [in Arabic].
 - 30) Mostafavi, Sayyid Kazim (1390 SH/2011). *Qavā'id-e Feqh* [Jurisprudential Rules] (1st ed.). Tehran: Mizan [in Persian].
 - 31) Najafi, Mohammad Hasan (1401 AH/1980). *Javāhir al-kalām fi šarḥ Šarā'i' al-Eslām* (Vol. 28, 3rd ed.). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
 - 32) Nawawi, Yahya ibn Sharaf (1996). *Šarḥ al-Nawawī 'alā Muslim* (Vol. 5, 1st ed.). Cairo: Dar al-Khayr [in Arabic].
 - 33) Qurtubi, Mohammad ibn Ahmad (1364 SH/1985). *al-Jāmi' li-aḥkām al-Qur'ān* (Vol. 2, 1st ed.). Tehran: Naser Khosrow [in Arabic].
 - 34) Qutb Rawandi, Saeed ibn Hibatallah (1405 AH/1984). *Feqh al-Qur'ān fi šarḥ āyāt al-aḥkām* (Vol. 2, 1st ed.). Qom: Ayatollah Mar'ashi Library [in Arabic].
 - 35) Razi, Abu al-Fotuh (1371 SH/1992). *Rawḍ al-jinān va rūḥ al-jinān fi tafsīr al-Qur'ān* (Mohammad Jafar Yahaghi & Mohammad Mehdi Naseh, Eds.) (Vol. 1). Mashhad: Islamic Research Foundation of Astan Quds Razavi [in Persian].
 - 36) Riyadh, Mohammad (1429 AH/2008). *Aḥkām al-mawāriṭ bayna al-naẓar al-feqhī va al-taṭbīq al-'ilmī* (1st ed.). Cairo: Dar al-Fikr al-Arabi [in Arabic].
 - 37) Sadr, Mohammad (1419 AH/1998). *Mā warā' al-feqh* (Vol. 5, 1st ed.). Qom: Dar al-Mustafa [in Arabic].
 - 38) Salimi, Mahdi, Haeri, Mohammad Hasan, & Saberi, Hossein (1399 SH/2020). *Vujūb-e Vašiyat az Didgah-e Sāktārḥā-ye Qur'ānī* [The Obligation of Will-making from the Perspective of Quranic Structures]. *Quran-Shenakht Journal*, No. 14 [in Persian].
 - 39) Shahid-e Sani, Zain al-Din ibn Ali (1403 AH/1983). *al-Rawḍat al-bahīyah fi šarḥ al-Lum'at al-Damashqīyah* (Vol. 6, 2nd ed.). Beirut: Dar al-Turath al-Arabi [in Arabic].
 - 40) Soltan, Salah al-Din (1394 SH/2015). *al-Mawāriṭ va al-wašiyah bayna al-šarī'ah va al-qānūn* (1st ed.). [n.p.]: Aqidah [in Arabic].
 - 41) Tabarsi, Fazl ibn Hasan (1372 SH/1993). *Jawāmi' al-jāmi'* (Vol. 1, 1st ed.). Qom:

- Management Center of Qom Seminary [in Arabic].
- 42) Tabatabai, Mohammad Hossein (1374 SH/1995). *al-Mizān fī tafsīr al-Qur'ān* (Mohammad Baqir Mousavi, Trans.) (Vol. 1, 2nd ed.). Qom: Society of Seminary Teachers [in Persian].
- 43) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1387 AH/1967). *al-Mabsūṭ fī feqh al-Emāmīyah* (Vol. 2, 3rd ed.). Tehran: Al-Maktabah al-Murtadaviyah [in Arabic].
- 44) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1407 AH/1986). *al-Kilāf fī al-aḥkām* (Vol. 4, 1st ed.). Qom: Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 45) Yazdi, Mohammad (1415 AH/1994). *Feqh al-Qur'ān* (Vol. 4). Qom: Ismā'īliyyān Institute [in Arabic].
- 46) Zaki Shaqrah, Eisa (1440 AH/2018). *Qānūn al-waṣīyah al-vājibah al-Kuwaytī* raqm 5 li-sanat 1971m: *Dirāsah feqhiyah*. Journal of Scientific Research Council [in Arabic].
- 47) Zuhayli, Wahbah (1418 AH/1997). *al-Feqh al-Eslāmī va adillatuhu* (Vol. 10, 2nd ed.). Damascus: Dar al-Fikr al-Mu'asir [in Arabic].





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی